

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۱) شناسنامه‌ی طرح درس

۱۰- روشن‌ترین شب

حوزه‌ی هدف: نبوت		کد طرح درس:				
پایه: چهارم دبستان	متن درسی: درس ۱۰	ماه: هفته:	مدّت: ۲ جلسه			
کتاب هدیه‌های آسمان						
اجزای طرح درس: تعداد مراحل: (۱۱) فعالیت منزل: ✓ ارزشیابی: ✓ دانش‌افزایی: ✓						
وسایل مورد نیاز:						
اهداف / پیامدها:						
در فرایند تدریس و تا پایان آن، انتظار می‌رود دانش آموزان:						
- با دانستن وضعیت مردم در دوران جاهلیت، متوجه عظمت بعثت پیامبر اسلام ﷺ و تحول ایجاد شده در اثر آن بشوند. - با چگونگی بعثت پیامبر اسلام ﷺ و نزول اولین وحی بر آن حضرت آشنا شوند. - از طریق پی بردن به اهمیت اعتقاد به امامت بعد از نبوت (شرط نجات از مرگ جاهلی)، پیوند محکم‌تری با امام زمان خود برقرار کنند.						
درس در یک نگاه:						
با توجه به اوضاع جهان قبل از بعثت و با دقت در تحولی که پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ در جامعه پدید آوردند، به خوبی می‌توان یافت که از بزرگ‌ترین معجزات آن حضرت، همان ایجاد دگرگونی و تحول در جامعه بدوی آن روزگار می‌باشد. شرح زندگی مردم پیش از ظهور اسلام، به جهت جذابیت و سهولت در فهم در قالب مصاحبه‌ای طنز با شخصیتی خیالی به نام جاهل ارائه شده است. اما نامه‌ای که بعداً از جاهل می‌رسد، خبر از بعثت پیامبر اسلام ﷺ و تغییرات اساسی او می‌دهد. در این نامه، توصیه‌ای بسیار مهم به بچه‌ها شده است که اگر می‌خواهند جزو جاهلین نباشند، باید امام زمان خود را بشناسند.						
نقشه مفهومی:						
دین	نبوت	نگاهی به تاریخ دوران جاهلیت	شناخت بعثت پیامبر به عنوان حادثه‌ای عظیم	متذکر شدن به اهمیت امامت بعد از نبوت	دانستن شرط رهایی از مرگ جاهلی	افزایش محبت و معرفت نسبت به امام زمان علیه‌السلام

(۲) مراحل اجرای طرح درس

مدت اجرا: ۵ دقیقه	محل اجرا: کلاس	مرحله: (۱) طرح ورودی
	روش اجرا: آماده سازی	مجری: مربی
برنامه‌ی امروز ما، یک برنامه‌ی خاص و استثنایی است. چون قرار است من با یک شخص خاص و ویژه، مصاحبه‌ای داشته باشم؛ کسی که زمان زندگی‌اش به حدود ۱۵۰۰ سال قبل از ما برمی‌گردد؛ زمانی که هنوز آخرین پیامبر خدا ﷺ در بین مردم نیامده بودند. می‌خواهم با پرسیدن یک سری سؤالات، از نحوه زندگی مردم آن زمان باخبر شوم.		
مدت اجرا: ۱۵ دقیقه	محل اجرا: کلاس	مرحله: (۲) متن درس
	روش اجرا: اجرای نمایش	مجری: مربی
معلم با صدای بلند: بفرمایید داخل. (بعد از چند لحظه باهمل در حالی که با نگرانی و تعجب اطراف را نگاه می‌کند، با احتیاط وارد کلاس می‌شود). معلم: سلام. خوش آمدین. حالتون خوبه؟ (باهمل فقط سری تکان می‌دهد و زیر بغلش را می‌فشارند). معلم در حالی که تعجب را در پهره‌اش نشان می‌دهد: میشه اسم خودتون رو بگید؟ جاهل: من تمیم بن قیس بن بکر بن وائل بن رافع بن... معلم: باشه، باشه! فهمیدیم. خب، شما مال کدام کشوری؟ جاهل: کشور؟! کشور دیگه چیه؟! معلم: منظورم اینه که شما کجا به دنیا آمدید، کجا زندگی کردید، کجا مردید؟ جاهل: آها! ما قبیلۀ قبیلۀ بودیم؛ اون هم تو بیابونای عربستان، تو چادر زندگی می‌کردیم. معلم خطاب به بچه‌ها: مثل اینکه بوی بدی در کلاس میاد. شاید بد نباشه پنجره کلاس را باز کنیم. معلم: پس در سرزمین عربستان بودید. تحصیلاتتون چقدره؟ جاهل: تحصیلات؟! تحصیلات دیگه چیه؟! معلم: منظورم اینه که چقدر درس خوندید؟ چقدر سواد دارید؟ باهمل در حالی که سرش را می‌فشارند: آها! ما اون موقع درس نمی‌خوندیم، سواد هم نداشتیم. تعداد باسوادها در قبیلۀ ما ۱۷ نفر هم نبود. [۱] اصلاً درس به چه درد می‌خوره؟! معلم: به هر حال هر کس درس بخونه، در زندگی و شغل آینده‌اش موفق‌تره. آن وقت شغل شما چی بود؟ جاهل: دزدی.		

* این اسم، ساختگی است.

معلم: دزدی؟!

جاهل در حالی که دست و پایش را می‌فارانند: آره، چی بهتر از این؟! ما به قبیله‌های دیگه حمله می‌کردیم و اونا رو غارت می‌کردیم، هرکس هم که مقاومت می‌کرد می‌کشتیم، اون وقت اون قبیله برای تلافی چند وقت بعد به ما حمله می‌کرد، بعد ما دوباره حمله می‌کردیم، خلاصه حسابی سرمون گرم بود! و هممون به جنگ و غارت عادت داشتیم، [۲] بالاخره یه جوری باید شکم زن و بچمون رو سیر می‌کردیم دیگه!

معلم خطاب به بچه‌ها با صدای آهسته: وای یعنی قراره پیامبر خدا ﷺ در بین مردمی بیان که شغل خیلی‌هاشون، دزدی و غارت؟!

معلم خطاب به جاهل: آخه چرا جنگ؟ چرا غارت؟ چرا دزدی؟ مگر شغل دیگری نبود؟! مثلاً چرا کشاورزی نمی‌کردین؟

جاهل: یه چی میگی‌ها! کشاورزی کجا بود؟ آبی نبود که بخوایم کشاورزی کنیم، ما تو بیابون‌های خشک و بی‌آب و علف زندگی می‌کردیم.

معلم: پس اگر کشاورزی نداشتید، چی می‌خوردید؟

جاهل: خیلی چیزا، می‌ترسم بگم دلت آب بیفته!

معلم: حالا شما بگو، سعی می‌کنم دلم آب نیفته.

جاهل در حالی که زیر بغلش را می‌فارانند: غذای ما خیلی تنوع داشت؛ مثل کباب گوشت سگ، مار، سوسمار، جونم و اسب بگه... موش، به به! راستی تا حالا موش خوردی؟

معلم: وای بسه دیگه. نگو دلم به هم خورد. بوی بد کم بود، حرف‌های چندش‌آور هم بهش اضافه شد. آخه موش هم خوردن داره؟!

جاهل: چرا نداره؟! چطور اون بهترین غذاهای ما رو می‌خوره، پس ما هم اونو می‌خوریم، راستی یادت باشه آخر مصاحبه دستور خوراک موش با سس سوسک رو حتماً از من بگیر.

معلم خطاب به بچه‌ها: وای! آن وقت پیامبر ﷺ باید حالی چنین آدم‌هایی بکنن که هر چیزی را نباید خورد، غذا باید پاک باشه، حلال باشه.

معلم: ببینم شماها مثلاً بلد نبودید نون پزید و بخورید؟

جاهل: نون؟! ... آهان نون، یک بار یکی که مال سرزمین ما نبود، یه مقدار گوشت روی نون گذاشت و به من داد تا بخورم، من گوشتو خوردم و نون رو پس دادم، اگه گفتی چرا؟

معلم: چرا؟

جاهل: آخه تا اون روز نون ندیده بودم، فکر کردم نونه ظرف غذاست! خنده‌دار بود؟

معلم: چه عرض کنم؟! بیشتر از خنده، گریه داره. البته حق هم داشتید؛ جایی که باران و رودخانه نداشته باشه و آب‌های اون شور باشه، خب کشاورزی هم نداره. پس طبیعی بوده که اهالی آن نه تنها نون بلکه بقیه‌ی غذاهای خوب و پاکیزه رو نشناسن. [۳]

راستی چرا این قدر خودت رو می‌خارونی؟

جاهل: آخه خیلی وقته خودمو نشستم. دیگه خودت دلیشو می‌دونی.

معلم خطاب به بچه‌ها: آدم‌های اون موقع چیزی به اسم نظافت و بهداشت حایشون نبوده! واقعاً پیامبر ﷺ چه جوری می‌خواستن اون‌ها را تحمل کنن؟

معلم: شماها جز جنگ و قتل و غارت، هنر دیگه‌ای هم داشتید؟

جاهل: بَعْلَه. ما اعراب منطقه عربستان یک هنر مهم داشتیم. اگه گفتی چه هنری؟!

معلم: خودت بگو.

جاهل: هنر شعر و شاعری.

معلم: به‌به! چه عجب یک نکته‌ی مثبت پیدا شد! یعنی شما شعر می‌گفتی؟

جاهل: بله، نه تنها من، بلکه آدم‌های زیادی بودن که شعر می‌گفتن. کلاً ما در شعر گفتن، خیلی قوی بودیم.

معلم: خب حالا یک نمونه از شعرهاتو برامون بخون؛ بلکه کمی حالمون جا بیاید.

جاهل: اِهَم... و اَحْيَانَا عَلٰى بَكْرِ اُحْيَا اِذَا مَا لَمْ نَجِدْ اِلَّا اُخَانًا [۴]

معلم: ما که نفهمیدیم چی گفتی. حداقل ترجمه‌اش کن.

جاهل: اِهَم، خیلی ساده براتون بگم؛ یعنی اگر ما هیچ کس را برای قتل و غارت پیدا نکنیم، به برادرانمون حمله می‌کنیم!

معلم: بکی! این هم شد شعر؟ یعنی شما کارهای زشت خودتون رو به شعر درمی‌آوردین و با افتخار می‌خوندین؟!

جاهل: این از نظر شما زشته، در نظر ما خیلی هم باعث افتخار و سربلندیه!

معلم خطاب به بچه‌ها با صدای آهسته: ای وای چقدر جاهل! چقدر نادونی! چقدر نفهمی! واقعاً این‌ها رو میشه هدایت کرد؟!

بریم سراغ یک سؤال مهم؛ دین شما چی بود؟

جاهل با حالت غرور و افتخار: به نکته مهمی اشاره کردید. ما بت‌پرست بودیم. توی کعبه، ۳۶۰ بت داشتیم و اون‌ها را عبادت می‌کردیم.

معلم خطاب به بچه‌ها: همه‌ی بدبختی شون مال همین بی‌خدایی شونه!

جاهل: تازه برای خودمون کلی مراسم هم داشتیم.

معلم: مثلاً چه مراسمی؟

جاهل: مثلاً وقتی می‌خواستیم کعبه را طواف کنیم، از صد قدم مونده به کعبه، دسته‌جمعی شروع

می‌کردیم به پایکوبی و دست زدن و سوت کشیدن. [۵] آی حال می‌داد، جات خالی!

معلم با حالت اکراه و تأسف: دوستان به جای ما!

در این لفظه، مال عطسه به معلم دست می‌دهد و یک عطسه‌ی بلند می‌کند.

جاهل: بکلابی.

معلم زیر لب بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ». [۶] شما چیزی گفتید؟

جاهل: بله عرض کردم بکلابی.

معلم: یعنی چی؟

جاهل: ما عطسه رو شوم می‌دونستیم. معتقد بودیم اگر کسی عطسه کنه، حتماً قراره یک خطری پیش بیاد.

به همین خاطر، تا صدای عطسه رو می‌شنیدیم، می‌گفتیم: بکلابی. یعنی بلا و خطر به جون سگهام بیفته.

تازه چون خاطر شما عزیزه، اینو گفتم و گرنه باید می‌گفتم: بک لا بی.

معلم: این یکی یعنی چی؟

جاهل: یعنی بلا به جون خودت بیفته، نه به جون من. [۷]

معلم: به حق حرف‌های نشنیده و چیزهای ندیده!

جاهل: احساس می‌کنم کم‌کم داری به آداب و رسوم ما علاقه‌مند میشی. پس یکی دیگه از اونهارو برات

میگم: اگر وارد جایی شدی و یک دفعه ترس سراغت اومد، می‌دونی باید چی کار کنی؟

معلم: شما بفرمایید.

جاهل: باید بگی: عَر.

معلم: بله؟!؟

جاهل: بگی عَر یعنی صدای الاغ دربیاری، اون هم ۱۰۰ بار! [۸]

معلم با صدای آهسته رو به بچه‌ها: بی‌خود نبود که به اون زمان می‌گفتن: «دوران جاهلیت»!

جاهل: چی گفتی؟

معلم: هیچی، سعی می‌کنم یادم بمونه.

جاهل: کم‌کم داره ازت خوشم میاد. پس یه چیز دیگه هم یادت میدم. اگر سرت درد گرفت، برای خوب

شدن آن باید چه کار کنی؟

معلم: خب، اگر زیاد باشد، مُسکَن می خورم.
 جاهل: دِه دِه، خوب گوش کن تا یاد بگیری. میری قبرستون، یک استخون مرده پیدا می کنی و به گردنت آویزون می کنی. جز این، راه دیگه ای نداره. [۹]
 معلم با تعجب و حیرت برگردد و بچه ها را نگاه کند و بگوید: من دیگر سؤالی ندارم. شما میتونی برگردی به همان جایی که از اون اومده بودی.
 جاهل: راستی یه چیز دیگه؛ اگر خواستی سفر بری، نباید پشت سر خودت رو نگاه کنی. اگر این کار رو بکنی، مشکلاتی برات پیش میاد. [۱۰]
 در همین گفتن جمله فوق، معلم شفص مورد نظر را به سمت در راهنمایی کند و او را به بیرون از کلاس بفرستد.

مرحله: (۳) متن درس	محل اجرا: کلاس	مدت اجرا: ۵ دقیقه
مجری: مربی	روش اجرا: ارائه مشارکتی	

آخیش! بالاخره رفت. این دیگه کی بود؟! من که حاضر نیستم حتی یک ساعت در بین چنین آدم هایی زندگی کنم. شما چی؟... هرچند دلم نمی خواهد یادآوری کنم اما بیایید یک بار شرایط مردم آن زمان را بررسی کنیم. آن ها از نظر علم و دانش، چه وضعی داشتند؟... بی سواد بودند. از نظر شغل چی؟... بیشتر دزد و راهزن و غارتگر بودند. وضعیت تغذیه و بهداشت در بین آن ها چگونه بود؟... غذاهای آلوده و ناپاک می خوردند و چیزی به اسم نظافت و بهداشت هم که حالیشان نبود. انجام کارهای زشت هم که به نظرشان هیچ اشکالی نداشت. مثل چی؟... همدیگر را غارت بکنند و بکشند. گرفتار خرافات هم که بودند (خرافات یعنی آداب و رسوم غلط [۱۱]) مثل چی؟... موقع عطسه می گفتند: بکلابی... چه چیزی را عبادت می کردند؟... بت. بیچاره ها عجب وضعی داشتند! بی سواد، بی فرهنگ، آدم کش، کثیف و آلوده، بت پرست و در یک کلام وحشی. پس به خوبی معلوم است که چرا دوران قبل از پیامبر اسلام ﷺ را می گویند «دوران جاهلیت». فکرش را بکنید که چیز یاد دادن به این آدم ها چقدر سخت است! من که حاضر نیستم حتی یک ساعت معلم یکی از این جاهل ها باشم!
 اگر خدا به داد آن ها نرسیده بود، آن ها به همان روش به زندگی خود ادامه می دادند. بقیه ی مردم دنیا هم وضع بهتری از مردم عربستان نداشتند. [۱۲] همه در جهل و نادانی به سر می بردند. وای که اگر خدا لطف نکرده بود و پیامبر خودش را برای هدایت مردم نفرستاده بود، چه بسا ما هم به روش همان آدم های جاهل زندگی می کردیم. وای چه وحشتناک! اما خدا بر سر همه ی ما منت گذاشت و در اثر یک حادثه ی بزرگ و مهم، همه چیز را عوض کرد؛ یعنی بعثت آخرین پیامبر ﷺ که چگونگی آن را با خواندن متن کتاب خواهید فهمید.

مرحله: (۴) متن درس	محل اجرا: کلاس	مدت اجرا: ۱۰ دقیقه
مجری: مربی	روش اجرا: روخوانی کتاب	

در این جا، بچه ها کتاب درسی خود را باز کنند و درس «روشن ترین شب» در کلاس خوانده شود. سپس تمرین «بگرد و پیدا کن» را انجام دهند.

مدت اجرا: ۵ دقیقه	محل اجرا: کلاس	مرحله: (۵) متن درس
	روش اجرا: انجام کاربرگه	مجری: مربی
کاربرگ شماره ۱ (سایز A4) را در اختیار بچه ها قرار دهید. در این برگه شرایط جامعه پیش از اسلام در قالب طنز به تصویر کشیده شده است. بچه ها باتوجه به آنچه آموخته اند باید حباب‌های سفن را تکمیل کنند. همچنین بر روی میز، پیزه‌هایی که جاهل به عنوان غذا نام برد را بکشند. در صورت عدم وقت این کار در منزل انجام شود. پاسخ‌ها به شرح زیر است: روی این پارچه چی نوشته؟ ماجرهای زندگی مردم در دوران جاهلیت. چه خبر شده؟ قرار است به قبیله یغلی حمله کنیم. چرا صدای الاغ از خودت در می آوری؟ آخه حسابی ترسیدم. این جا چی نوشته؟ من سواد ندارم. من دارم می‌روم سفر. پشت سرت را نگاه نکن! الان عطسه می‌کنم. بکلای! سرم حسابی درد می‌کند. این استخوان مرده را به گردنت آویزان کن.		
مدت اجرا: ۵ دقیقه	محل اجرا: کلاس	مرحله: (۶) متن درس
	روش اجرا: ارائه مشارکتی	مجری: مربی
دومین جلسه تدریس: بچه‌ها، یادتان هست که جلسه قبل با کی مصاحبه کردیم؟... موضوع مصاحبه چه بود؟... بعد گفتیم که خدا لطف کرد و چگونه شرایط آن مردم را تغییر داد؟... این جلسه برایتان یک نامه آوردم. اگر گفتید نامه از طرف کیست؟... فکر می‌کنید موضوع نامه چه؟... از یکی از دوستانتان می‌خواهم که بیاید و این نامه را با صدای بلند بخواند تا پاسخ این سؤالات معلوم شود.		
مدت اجرا: ۵ دقیقه	محل اجرا: کلاس	مرحله: (۷) متن درس
	روش اجرا: متن خوانی	مجری: مربی
نامه‌ی موهوب در پیوست شماره ۱ را از پاکت درآوردید تا یکی از بچه‌ها آن را بخواند. بسم الله الرحمن الرحيم سلام علیکم من تمیم بن قیس هستم. آیا مرا به یاد می‌آورید؟ وقتی یادم می‌آید که با چه وضعی به کلاس شما آمدم و چه جواب‌هایی به سؤالات معلم شما دادم، دوست دارم از خجالت آب شوم. اما اگر الان دوباره به کلاس شما بیایم، با دیدن من تعجب خواهید کرد. چون من عوض شده‌ام. خدا به ما لطف کرد و برای هدایت ما، پیامبری فرستاد به نام محمد ﷺ. او ما را از بت پرستی نجات داد و با خدای بزرگ و دین اسلام آشنا کرد. همه می‌توانستند با پیروی از او از جهل و گمراهی نجات پیدا کنند اما متأسفانه عده‌ی کمی از پیامبر خدا ﷺ اطاعت کردند و به او ایمان آوردند که شکر خدا من هم جزو این دسته هستم. پیامبر مهربان و عزیز ما بعد از ۲۳ سال زحمت از میان ما رفت و		

این برای ما بسیار سخت است؛ اما برای خودش جانشینی تعیین کرد تا بعد از او دوباره گمراه نشویم. نام جانشین پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ می باشد که امام اول است و من افتخار می کنم که پیرو او هستم.		
مرحله: (۸) متن درس	محل اجرا: کلاس	مدت اجرا: ۵ دقیقه
مجری: مربی	روش اجرا: ارائه مستقیم	
بچه ها، اصلاً فکر می کردید آدمی مثل تمیم هدایت شود؟ در واقع، هدایت آدمی مثل او شبیه معجزه بود؛ معجزه ای که به برکت وجود پیامبر اسلام ﷺ نه تنها برای تمیم بلکه برای خیلی های دیگر اتفاق افتاد و باعث شد آن ها از نعمت هدایت برخوردار شوند. معلم در حالی که نامه را می فواید داخل پاکت برگرداند، بگوید: بچه ها، در این پاکت، کاغذ دیگری هم هست (پیوست شماره ۲) پس نامه ی آقا تمیم ادامه دارد. یکی از شما باید این جا بیاید و نامه را بخواند.		
مرحله: (۹) متن درس	محل اجرا: کلاس	مدت اجرا: ۵ دقیقه
مجری: مربی	روش اجرا: متن خوانی	
از یکی دیگر از بچه ها بخواهید ادامه ی نامه را بفواند (پیوست شماره ۲): مدتی بود که فکر می کردم چگونه حرف های بی ربط آن روزم را در کلاس جبران کنم. تصمیم گرفتم یکی از سخنان بسیار مهم پیامبر خدا ﷺ را به شما هدیه بدهم که می دانم خیلی به دردتان می خورد. پیامبر ﷺ به ما فرمودند: هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. [۱۳] امام زمان من، امیرالمؤمنین ﷺ است. من ایشان را می شناسم و به امامتشان اعتقاد دارم. خیلی ها در اطراف من هستند که با وجود شنیدن این سخن پیامبر ﷺ، امامت امیرالمؤمنین ﷺ را نپذیرفتند. بیچاره ها اگر با این وضع بمیرند، مثل کسانی هستند که در زمان جاهلیت زندگی می کردند! حالا من نگران شما هستم؛ نکند امام زمان خود را نشناسید! راستی امام زمان شما کیست؟... امیدوارم او را خوب بشناسید، دوستش داشته باشید و از او اطاعت کنید. خودتان می دانید که این تنها راه نجات از جاهلیت است. امیدوارم شما را دوباره ببینم؛ آن هم در بهشت. خدا حافظ		
مرحله: (۱۰) متن درس	محل اجرا: کلاس	مدت اجرا: ۱۰ دقیقه
مجری: مربی	روش اجرا: انجام کاربرگه	
کاربرگه شماره ۲ (سایز A5) را در اختیار بچه ها قرار دهید تا به سؤال آن پاسخ دهند و از روی آن در کلاس فوانده شود.		
مرحله: (۱۱)	محل اجرا: کلاس	مدت اجرا: ۱۰ دقیقه
مجری: مربی	روش اجرا: و انجام تمرینات کتاب	
در زمان باقیمانده تمرینات کتاب انجام شود. ذیل تمرین «با خانواده» داستان زیر را بازگو کنید:		

در زمانی که همه بت می‌پرستیدند، مرد تاجری برای تجارت به شهر مکه و نزد عموی پیامبر که او هم تاجر بود رفت. روزی آن دو در محلی بودند که تعدادی چادر برپا شده بود. ناگهان مردی از یکی از خیمه‌ها بیرون آمد و به خورشید نگاهی انداخت. سپس رو به کعبه مشغول نماز شد. هنوز زمان زیادی نگذشته بود که زنی از همان خیمه بیرون آمد و به آن مرد اقتدا کرد و مشغول نماز شد. بلافاصله نوجوانی نیز از همان خیمه بیرون آمد و با آن‌ها به نماز ایستاد. مرد تاجر با تعجب به این منظره نگاه می‌کرد. او تا به حال، نماز خواندن به این شکل را ندیده بود. مردم آن زمان بت می‌پرستیدند و جلوی بت‌ها خم و راست می‌شدند اما آن سه نفر جلوی هیچ بتی نایستاده بودند. پس از عموی پیامبر پرسید: این مرد کیست؟ گفت: او محمد بن عبدالله است. پسر برادر من است. تاجر پرسید: این زن کیست؟ عموی پیامبر گفت: او همسرش خدیجه است. تاجر دوباره پرسید: آن پسر کیست؟ گفت: او علی بن ابی طالب، پسر عموی اوست. تاجر پرسید: آن‌ها چه کار می‌کنند؟ عموی پیامبر پاسخ داد: آن‌ها نماز می‌خوانند. محمد ﷺ می‌گوید پیامبر است و هیچ کس جز همسرش و این نوجوان، به او ایمان نیاورده است. [۱۴]

۳) فعالیت منزل

زمان لازم:	زمان تحویل تکلیف:
متن تکلیف:	
توضیح تکلیف:	
بچه‌ها به کمک کاربرگ‌های خود گزارشی از اتفاقات کلاس در منزل ارائه دهند.	

۴) ارزشیابی

زمان لازم:	زمان اجرای ارزیابی:
روش ارزیابی:	
- از بچه‌ها بپرسید اگر بخواهید به مادران گزارشی از مهمان کلاس و نامه‌های او بدهید، چه می‌گویید؟ بعداً می‌توانید از والدین، گزارشی از بازخوردهای بچه‌ها در منزل بگیرید. - در فرایند تدریس، معلم از اظهار عواطف بچه‌ها نسبت به آنچه در کلاس اتفاق می‌افتد، می‌تواند به میزان درک بچه‌ها از طرح درس پی ببرد.	
توضیح ارزیابی:	
دانشی:	
۱- فکر کنید زبانم لال یکی از افراد زمان جاهلیت هستید. حالا به سؤالات من به روش جاهلی جواب دهید: - تحصیلاتتون چقدره؟	

- شغلتون چیه؟
- چه غذایی میخورید؟
- بلد هستيد نان پزید؟
- چند وقت یکبار حمام میروید؟
- به غیر از جنگ و قتل و غارت هنر دیگه ای دارید؟
- دینتون چیه؟
- نظرتون در مورد عطسه چیه؟
- خیلی معذرت میخوام ولی چرا گاهی اوقات صدای الاغ از خودتون در میارید؟
- این استخون چیه به گردن انداختید؟

۲- عبارات زیر را با یک جمله توضیح دهید:

دوران جاهلیت، غار حرا، عید مبعث، مرگ جاهلی

نگرشی:

- نسبت به اعتقاد جاهلی، احساس انزجار دارد.
- به گوشه‌ای از عظمت حادثه‌ی بعثت پیامبر اسلام ﷺ پی برده است.
- محبت و اعتقاد او نسبت به امام زمان (عجله الله تعالی فرجه)، بیشتر شده است.

مهارتی:

- می‌تواند از نمایش مربوط به مهمان کلاس و نامه‌های او، برای خانواده گزارشی بدهد.

۵) پیشنهاد برای مربی

۶) منابع و مآخذ

[۱] خورشید اسلام چگونه درخشید، ج ۱، ص ۵۹

عرب در قبل از اسلام در جاهلیت بسر می‌برد و بهره‌ای از علم و دانش نداشت، در میان ایشان کسی که دانشمند و عالم نامیده شود جز اندکی پیدا نمی‌شد، و اگر به کسی عالم می‌گفتند هر آینه مجاز گویی بود، جهل در میان ایشان فراگیر و امی بودن شیوع داشت، مخصوصاً در میان گروهی که صحرانشین بودند، زیرا دانش و نویسندگی در جایی که عمران و آبادی باشد، زیاد است. ابن‌خلدون می‌گوید: اهل حجاز نوشتن را از اهل «حیره» آموختند.

این سخن ابن‌خلدون صحیح باشد یا اشتباه، حقیقت آن است که مردم حجاز و مصر اکثراً صحرانشین و بی‌سواد بودند. تا آنجا که بلاذری می‌گوید: «وقتی اسلام ظهور کرد در میان قریش فقط هفده نفر سواد نوشتن داشتند». بعد نام ایشان را ذکر می‌کند. و اگر در

قریش هفده نفر با سواد باشد، پر واضح است در میان دیگر قبایل مانند «مُضَر» بسیار کمتر است.

بلاذری نیز می‌گوید: در «اوس» و «خزرج» نیز کمتر کسی سواد نوشتن داشت تا آنجا که موقع هجرت فقط یازده نفر از ایشان سواد داشتند. و به علت کمی سواد به کسی که سه خصلت نویسندگی، تیراندازی و شنا داشت به او «کامل» می‌گفتند.

[۲] خورشید اسلام چگونه درخشید، ج ۱، ص ۶۷

با مراجعه به تاریخ به خوبی روشن می‌شود که یکی از گرفتاریهای مردم دوران جاهلیت جنگهای طولانی و آدم‌کشی‌ها و به غارت بردن اموال یکدیگر بود، و این موضوع ضایعات فراوانی به دنبال داشت. زیرا در میان هر ملتی که جنگ پیش می‌آید تا سالیان دراز آثار و عوارض بد ناشی از آن باقی می‌ماند، همانند: فحشا، فقر، ویرانی، هرج و مرج، شیوع امراض گوناگون، اختلال در اقتصاد اجتماعی و ...

متأسفانه قبل از اسلام اکثر ملتها و خصوصاً عرب دچار جنگهای فراوان و ممتد به بهانه‌های واهی و سست و کودکانه می‌شدند و گاهی یکی از آن جنگها چندین سال ادامه پیدا می‌کرد.

طبق تحقیق گیبِن [GIBBON] در فصل پنجاهم کتابش گوید:

بیش از هزار و هفتصد جنگ در تاریخ عرب جاهلی ضبط شده که در برخی از این جنگها به چند نسل می‌کشید.

[۳] خورشید اسلام چگونه درخشید، ج ۱، ص ۵۱-۵۳ با اندکی تخیل

در زمینه تشریح اوضاع عرب قبل از اسلام به مناسبت توضیح کلمات امیرالمؤمنین علامه میرزا حبیب الله خویی در کتاب «منهاج البراعة» که شرح نهج البلاغه است، گوید:

آب آشامیدنی عرب: غالباً از چاه و یا گودالهای موجود در بیابانها بود که در آن آب جمع می‌شد. آب موجود در گودالها همان آب باران بود که بر زمینهای شوره زار و خشک فرود می‌آمد و پس از جریان در آنها جمع می‌گشت و به همین جهت آبهای تلخ و شور پس از اندک مدتی بر اثر تابش خورشید و گذشت زمان متعفن و گندیده می‌شد.

و اما آب چاهها: علاوه بر آن که همان آب شور و تلخ حاصل از جریان باران بر زمینهای شوره زار، در چاهها می‌ریخت، چه بسا اتفاق می‌افتاد که قافله‌ها کنار چاه می‌آمدند و در مسیر خود هنگام سفر در بیابان اطراف آن چاه منزل می‌کردند و به طور طبیعی در اطراف آن فضولات و کثافات ایشان به زمین می‌ریخت و نیز ادار و فضولات شتران و مرکب‌های سواری ایشان با وزش باد و جریان باران بر زمین، سرازیر در آن چاهها می‌شد و طبعاً آب آنها نیز کدر و متعفن می‌گشت.

... ما در سفر مکه با آن که فصل تابستان و گرمای شدید حجاز بود، گاهی یک روز یا دو روز بر تشنگی صبر نموده و از آشامیدن آب به جهت آلودگی شدید آبهای آشامیدنی، خودداری می‌نمودیم، و به جای آب از سکنجبین و سایر مایعات استفاده می‌کردیم. و اما غذای عرب: غالباً باقیمانده حیوانات را می‌خوردند و بعضی جو و دانه خرما را با یگدیگر آرد نموده و نان تهیه می‌نمودند. و گفته شده است که عرب غذاهای پاکیزه و نیکو را نمی‌شناخت و تا زمان معاویه بهترین غذای آنان گوشت طبخ شده با آب و نمک بود و معاویه اولین کسی بود که غذاهای رنگارنگ را فراهم نمود.

ابو برده می‌گوید: شنیده بودم که می‌گفتند هر کس نان بخورد فربه می‌گردد و ما هنگامی که خبیر را فتح کردیم آنجا بر سر سفره یهود نان دیدیم و پس از خوردن نان‌های یهودیان به دو پهلوی خود نگاه می‌کردم تا ببینم که آیا چاق شده‌ام؟!

عرب دوران جاهلیت نه تنها دسترسی به نان نداشت، بلکه بعضی از ایشان نان را نمی‌شناختند تا آنجا که نقل شده است شخصی مقداری گوشت روی نان گذارده و به عربی داد، او گوشت را خورد و نان را برگرداند و گفت این طبق را بگیر.

این جریانات، بعید به نظر نمی‌رسد زیرا در مناطقی که آب جاری وجود نداشت و نه نهر و رودخانه‌ای جریان داشت و نه چشمه

ساری، طبعاً از کشت و زرع در آنجا اثری به چشم نمی خورد. بلکه نه تنها با نان آشنایی نداشتند که از شناخت انواع غذاها به دور بودند.

عجیب تر آن که غذاهای بسیار بد و کثیف را مورد استفاده خود قرار می دادند، نقل شده که قبیله بنی اسد گوشت سگ می خوردند. بعضی از ایشان موش را می خوردند. به او گفتند: چرا او را می خوری؟! گفت: چرا نخورم با آنکه همین موش بهترین خوردنی های ما را می خورد. و قبیله بنی تمیم به خوردن سوسمار معروف بودند.

خورشید اسلام چگونه درخشید، ج ۱، ص ۵۶ به نقل از تمدن اسلام و غرب، گوستا ولبون، ص ۱۲۸
فرستادگان خلیفه دوم در پاسخ پادشاه ایران (خسرو پرویز) که پرسید رفتار پیغمبر شما و کردارش چگونه بود، گفتند: و اما آنچه از بدی ما بر زبان راندی به راستی وضع کسی از ما بدتر و پریشان تر نبود و اما داستان گرسنگی ما از این حرف ها گذشته بود و اساساً نباید اسم گرسنگی روی آن گذاشت زیرا خوراک ما به خوردن سوسک و سرگین (مدفوع) غلطان و مار و عقرب رسیده بود و ما شکم خود را از این حشرات سمی خبیث پر می کردیم. خانه های ما گرده زمین بود و جامه ما را تار و پودهای بافته پشم شتران و گوسفندان ما تشکیل می داد. دین و آیین ما این بود که یکدیگر را بکشیم و اموال یکدیگر را به یغما ببریم و انحطاط اخلاقی ما به جایی رسید که دخترهای خود را زنده به گور می کردیم از ترس اینکه از نان و خوراک ما بخورند. این بود وضع رقت بار و زندگی ننگین ما تا این که خداوند مرد سرشناسی را از میان ما برگزید.

[۴] الصحيح من السيرة النبى الأعظم، مرتضى العاملی، ج ۲، ص ۱۸

يقول القطامي:

و کن إذا أغرن علی قبیل	و أعوزهن نهب حیث کانا
أغرن من الضباب علی حلال	و ضبة إنه من حان حانا
و أحيانا علی بکر أخینا	إذا ما لم نجد إلا أاخانا

قطامی [در مذمت تمدن های شهری و توصیف غارتگری و شجاعت] می گوید:

این اسب ها و وسایل غارتگری وقتی برای غارت بر قبیله ای یورش کند اگر به غنیمتی نرسیدند از کار باز نمی ایستد به همسایگان و قبایل نزدیک دیگر هجوم برد هر کس اجلش رسیده باشد، کشته خواهد شد
گاهی نیز بر برادران خود قبیله بکر می تازیم و این وقتی است که موردی برای غارت غیر برادر پیدا نکنیم

[۵] سوره انفال، آیه ۳۵:

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾

و نبود نماز و توجه ایشان به پروردگار متعال در نزد خانه خدا چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن، پس بچشید عذاب الهی را به خاطر کفرتان.

[۶] الکافی، ج ۲، ص ۶۵۴، باب العطاس و التسمیت

امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ
چون یکی از شما عطسه کند، باید که بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ.

[۷] خورشید اسلام چگونه درخشید، ج ۱، ص ۸۰

عرب عطسه را شوم می‌دانست و آن را مقدمه خطری حتمی می‌پنداشت و لذا اگر صدای عطسه‌ای را می‌شنید، می‌گفت: «بِکَلَابِی». یعنی بلای آن به جان سگهایم بیفتد. و اگر با فرد سابقه خوبی نداشتند، می‌گفتند: «بِکَلَابِی». یعنی به جان خودت نه به من. (به نقل از جاهلیت و اسلام، ص ۲۸۱)

[۸] خورشید اسلام چگونه درخشید، ج ۱، ص ۸۲ به نقل از جاهلیت و اسلام، ص ۵۸۹

اعراب جاهلی موقعی که وارد جایی می‌شدند و ترس بر آنان غلبه می‌کرد، صد مرتبه صدای الاغ می‌کردند و یا استخوان روباه به گردن می‌آویختند.

[۹] خورشید اسلام چگونه درخشید، ج ۱، ص ۸۳ به نقل از جاهلیت و اسلام، ص ۲۴۵

«طه حسین» نویسنده مصری می‌گوید:

عقل اعراب جاهلی آن قدر بی‌حرکت بود که روابط بسیاری از اشیاء را درک نمی‌کردند. به همین جهت، خرافات بسیار در میان آن‌ها شایع بود مثلاً برای رفع سر درد، استخوان مرده به گردن می‌آویختند.

[۱۰] خورشید اسلام چگونه درخشید، ج ۱، ص ۸۳ به نقل از جاهلیت و اسلام، ص ۵۹۰

اگر کسی سفر می‌رفت، حق نداشت پشت سر خود را نگاه کند که برایش مشکلاتی پیش می‌آید.

[۱۱] خورشید اسلام چگونه درخشید، ج ۱، ص ۷۵

در اصطلاح ادبی به آداب و رسوم و عاداتهای غلط «خرافات» می‌گویند. زیرا کلمه «خرافه» به معنای کمبود عقل و فساد آن می‌باشد. پس خرافات عبارت است از افکار و بینش‌های غلط و نیز اعتقادات و آداب و رسوم ناصحیح که دارای منشأ عقلانی نبوده و براساس منطق صحیح استوار نباشد و حکومت آن‌ها بر فرد یا جامعه دلیل بر دوری ایشان از عقل و خرد و فکر صحیح باشد.

[۱۲] نهج‌البلاغه، خطبه ۹۵- و من خطبة له ع یقرر فضیلة الرسول

امیرالمؤمنین (علیه السلام) [در توصیف دوران قبل از بعثت] فرمودند:

بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ وَحَاطِيُونَ فِي فِتْنَةٍ قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ وَاسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبَرِيَاءُ وَاسْتَخَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ حَيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَبَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ فَبَالَغَ ص فِي النَّصِيحَةِ وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ

خداوند متعال حضرت رسول ﷺ را به پیغمبری برانگیخت هنگامی که مردم گمراه شده و سرگردان بودند، و در راه فتنه و فساد از روی اشتباه قدم می‌نهادند، هواها و آرزوها ایشان را دستگیر کرده و کبر و نخوت آنان را به اشتباهکاری وا داشته و جهل و نادانی آن‌ها را سبکسر و نفهم نموده بود در حالتی که پریشان حال و در کار خویش مضطرب و نگران و مبتلا به نادانی بودند. پس رسول خدا ﷺ در نصیحت [ایشان] کوشش فرمود و در راه راست گذشت و به سوی حکمت و پند نیکو دعوت نمود.

[۱۳] أعلام الدين، ص ۴۰۰، باب ما جاء من عقاب الأعمال

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ... مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته است، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

[۱۴] كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۸۴، ما جاء في إسلامه و سبقه و سنيه يومئذ

عَنْ عَفِيفِ الْكِنْدِيِّ قَالَ كُنْتُ امْرَأً تاجراً فَقَدِمْتُ الْحَجَّ فَاتَيْتُ الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لِبُتْنَاعٍ مِنْهُ بَعْضُ التَّجَارَةِ وَ كَانَ امْرَأً تاجراً فَوَّ اللَّهُ إِلَيَّ لِعَنْدِهِ بَيْتِي إِذْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ خِيبَاءٍ قَرِيبٍ مِنْهُ فَنَظَرَ إِلَى الشَّمْسِ فَلَمَّا رَأَاهَا قَدْ مَالَتْ قَامَ يُصَلِّي قَالَ ثُمَّ خَرَجَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْخِيبَاءِ الَّتِي خَرَجَ مِنْهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَقَامَتْ خَلْفَهُ فَصَلَّتْ ثُمَّ خَرَجَ غُلَامٌ حِينَ رَأَاهُ الْحُلَمَ مِنْ ذَلِكَ الْخِيبَاءِ فَقَامَ مَعَهُ فَصَلَّى قَالَ فَقُلْتُ لِلْعَبَّاسِ مَنْ هَذِهِ يَا عَبَّاسُ قَالَ هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنُ أُخِي قَالَ فَقُلْتُ مَنْ هَذِهِ الْمَرْأَةُ قَالَ امْرَأَتُهُ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ قَالَ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا الْفَتَى قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عَمِّهِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ مَا هَذَا الَّذِي يَصْنَعُ قَالَ يُصَلِّي وَ هُوَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ عَلَى أَمْرِهِ إِلَّا امْرَأَتُهُ وَ ابْنُ عَمِّهِ هَذَا الْفَتَى

از عقیف کنندی، نقل است که گفت: من مردی بازرگان بودم که برای انجام کارهای تجاری به حج، نزد عباس بن عبد المطلب که او هم تاجر بود رفتم، تا از او کالایی خریداری نمایم، روزی که در منی بودیم ناگهان مردی از خیمه مجاور ما بیرون آمده و به آفتاب نگاه می کرد، چون دید آفتاب، به سمت مغرب میل نموده و از وسط السماء گذشته، برخاست و به نماز مشغول شد، سپس دیدم زنی از همان خیمه بیرون آمد و به وی اقتدا کرد و با او نماز خواند و نوجوانی نیز از همان خیمه بیرون آمده و با او نماز به جای آورد، چون این منظره برای من بی سابقه و شگفت انگیز بود، از عباس پرسیدم، این مرد کیست؟ گفت: محمد بن عبد الله بن عبد المطلب پسر برادر من است، گفتم: این زن کیست؟ گفت: همسرش خدیجه، دختر خویلد، گفتم: این نوجوان کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب، پسر عموی اوست. گفتم: این عمل چه بود؟ گفت: نماز می گزارد و گمان دارد که او پیامبر است و کسی از او پیروی نمی کند به جز همسرش و پسر عمویش این جوان.

نماز
تربیت
Tarbiat Inst

(۷) دانش افزایی مربی

تعریف جاهلیت

با مراجعه به لغت نامه عرب می یابیم جاهلیت عبارت از آداب و رسوم زشت و ناپسندی است که فرد یا گروهی بر اثر دور ماندن از دانش و علم و دست نیافتن مردم به عالم بدان مبتلا می گردند. بنابراین قبل از بعثت رسول معظم ﷺ، دوران جاهلیت گفته می شود به این مناسبت که در فاصله ی بین بعثت حضرت ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام تا بعثت پیامبر اسلام ﷺ، مردم گرفتار خوی ها و روش های ناپسند جاهلان گشتند.

در کتاب لغت «مجمع البحرين» چنین آمده است:

الْجَاهِلِيَّةُ: الْحَالَةُ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا الْعَرَبُ قَبْلَ الْإِسْلَامِ مِنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ شَرَائِعِ الدِّينِ، وَ الْمَفَاخِرَةِ بِالْأَبَاءِ وَ الْأَنْسَابِ، وَ الْكِبَرِ وَ التَّجْبِيرِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

جاهلیت به حالت عرب قبل از اسلام گفته می شود که از شناخت پروردگار متعال و پیامبر و آئین او بازمانده و بر

یکدیگر به خاطر پدران و نیاکان افتخار می نمود و به خودخواهی و خود بزرگ بینی و امثال آن گرفتار شده بود.

مجمع البحرين، ج ۵، ص ۳۴۶

در کتاب «المنجد» چنین آمده است:

الجاهلية حالة الجهل، الوثنية في بلاد العرب قبل از الاسلام

جاهلیت عبارت از روش جاهلانه است همانند دوگانه پرستی که در میان عرب قبل از اسلام مرسوم بود.

در «لغت نامه دهخدا» چنین آمده است:

حالت نادانی... زمانه‌ی قبل از اسلام که عرب در آن جهل می داشتند به خدا و رسول وی و شرایع دین و مانند آن... پیش از آمدن مسلمانان... حضرت رسول ﷺ... زمانه‌ای که پیش از زمان حضرت رسول ﷺ بود که قبایل عرب بت‌ها را می پرستیدند... و زمان قبل از بعثت را گویند و به قول بعضی، زمان قبل از فتح مکه را جاهلیت نامند... به هر حال تمام این‌ها معانی جاهلیت است هر چند کلمه جاهلیت را بیشتر بر حالت اعراب پیش از اسلام اطلاق کنند؛ چه آن که آنان در بسیاری از اعمال و احکام خود به نهایت جهالت به سر می بردند.

لغت نامه دهخدا، واژه «جاهلیت»، ج ۱۶، ص ۱۵۵-۱۵۶

با توجه به آنچه گفته شد، دوره جاهلیت، محدوده زمانی و مکانی نیست و اگر به دوران قبل از بعثت پیامبر ﷺ، جاهلیت گفته می شود، تنها اختصاص به آن دوران ندارد. بنابراین آنچه در کلمات بعضی از نویسندگان و یا گویندگان دیده و شنیده می شود که دوران جاهلیت را منحصر به زمان قبل از بعثت و از جهت محدوده مکانی منحصر به بخشی از عربستان معرفی نموده اند، صحیح نبوده و با لغت هماهنگی ندارد. البته مردم قبل از بعثت پیامبر ﷺ که بر اثر جهالت و نادانی، گرفتار زشتی‌ها و آلودگی‌ها بودند، اوضاع آشفته و نابسامان آن‌ها در نقاط گوناگون دنیای آن روز یکسان نبوده، بلکه برخی از جوامع، منحط تر و عقب مانده تر از دیگران بودند و برخی از جهت فرهنگی از دیگران پیش تر و متمدن تر بودند. از کلمات پر ارج مولی الموحدين امیر المؤمنین (ع) و دیگر امامان (ع) به خوبی به دست می آید و تاریخ نیز گواهی می دهد که تمام مردم آن روز دچار آداب و رسوم جاهلیت بودند و در انحطاط فوق العاده شدیدی به سر می بردند. البته چنانکه گفتیم، انحراف مردم شدت و ضعف داشت.

برگرفته از کتاب خورشید اسلام چگونه درخشید، ج ۱، ص ۳۱-۳۳

معرفت امام عصر (ع)، شرط دینداری

دینداری فقط و فقط به معرفت امام (ع) محقق می شود؛ به طوری که اگر کسی امام شناس باشد، در واقع خداشناس و پیغمبر شناس هم هست، و با وجود معرفت امام (ع) اصل وجود دین محفوظ است. در مقابل، اگر کسی امام شناس نباشد، در حقیقت توحید و نبوت را هم نپذیرفته و چنین کسی از نظر کتاب و سنت، «بی دین» شناخته می شود.

اکنون سخن این است که همه آنچه درباره معرفت امام (ع) بیان شد، در معرفت نسبت به آخرین امام و حجت الهی، یعنی وجود مقدس حضرت حجت بن الحسن (ع) خلاصه می شود. و کسی که امامان منصوب از جانب خدا را قبول دارد، لازمه اش این است که به آخرین آنها که پیشوای زنده موجود در این زمان است، معتقد باشد و قبول داشتن پیشوایان قبلی بدون اعتقاد به امام زمان (ع) بی فایده است. لذا فرموده اند:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأُمَّةَ كُلَّهُمْ وَإِمَامَ زَمَانِهِ وَيَرُدَّ إِلَيْهِ وَيُسَلِّمَ لَهُ.

بنده، ایمان نخواهد آورد مگر آنکه معرفت خدا و رسول او و همه امامان و (معرفت) امام زمان خود را داشته باشد و به آن حضرت رجوع کند و تسلیم ایشان باشد.

الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰، باب معرفة الإمام و الرد إليه

ملاحظه می شود با اینکه به معرفت همه امامان تصریح شده است، ولی برای نشان دادن اهمیت مطلب، به ذکر امام زمان شخص، از باب ذکر خاص بعد از عام، اشاره رفته است. این امر، نقش محوری معرفت امام هر زمان را در تحقق ایمان می-رساند. وجود همه‌ی معرفت‌های پیشین بدون معرفت امام زمان شخص، برای وی بی‌فایده است و او را از بی‌دینی و گمراهی خارج نمی‌سازد. آنچه انسان را از بی‌دینی و اعتقاد جاهلی، به نور ایمان و هدایت الهی می‌آورد، فقط و فقط معرفت امام زمان وی می‌باشد. این مضمون را شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً

هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته است، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۰۹، رجعنا إلى ذکر ما روی عن أبي محمد

مرگ جاهلی یعنی مردن بدون شناخت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله. کسی که به معرفت امام زمان خود نایل نشده، در واقع از گمراهی زمان جاهلیت که خدا و پیغمبر را نمی‌شناختند، خارج نشده است. بنابراین، معرفت خدا و رسول، اگر به معرفت امام زمان علیه السلام منتهی نشود، به حال انسان فایده‌ای نخواهد داشت و او را دیندار نمی‌کند.

درباره عبارت فوق، شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند: «جَاهِلِيَّةٌ جَهْلَاءُ أَوْ جَاهِلِيَّةٌ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ؟»: منظور از جاهلیت، جهل مطلق و نسبت به همه چیز است یا فقط نشناختن امام است؟ حضرت در پاسخ می‌فرمایند:

جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ وَضَلَالٌ

منظور جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی است.

الکافی، ج ۱، ص ۳۷۷، باب من مات و ليس له إمام من أئمة

یعنی عدم معرفت نسبت به امام زمان علیه السلام، نتیجه اش کفر و نفاق و گمراهی است. عدم معرفت ممکن است در اثر عدم معرفی خداوند امام زمان علیه السلام را -بدون کوتاهی کردن خود شخص- باشد که این حالت «ضلال» نامیده می‌شود و مرادف با «استضعاف» است. در این حالت، شخص مقصر نیست ولی به هر حال از هدایت الهی و دینداری محروم گشته است. حالت کفر و نفاق مربوط به شخصی است که برایش معرفی الهی صورت گرفته، ولی او در پذیرفتن و زیر بار آن رفتن کوتاهی کرده است. این دو حالت دارد: یا انکار و عدم تسلیم خود را صریحاً ابراز می‌کند که «کفر» نامیده می‌شود و یا مخفی می‌دارد که حالت «نفاق» است. و در هر سه مورد، بالاخره شخص از مسیر عبودیت خداوند دور افتاده و عاقبت به خیر نیست.

برگرفته از کتاب معرفت امام عصر علیه السلام، ص ۲۸۹-۲۹۱

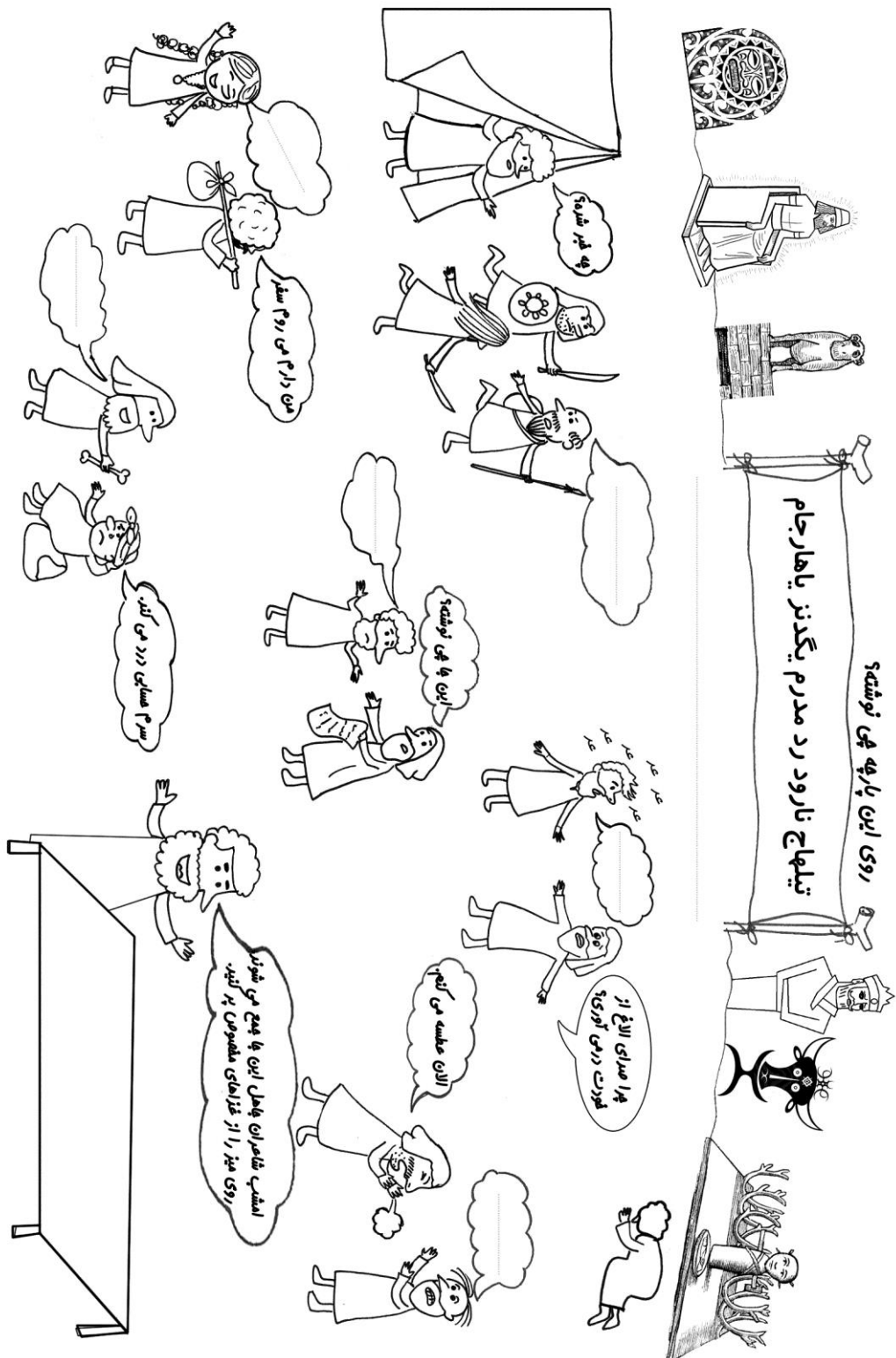
۸) کاربرگ‌ها

کاربرگه شماره (۱)

نام: _____



۱- روشن‌ترین شب



کاربرگه شماره ۲)

نام :
باران
۱۰- روشن ترین شب



پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً

هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

من دوست ندارم جزو جاهل ها باشم. راهش این است که:

امام خویم، مهدی جان،

شناخت شما باعث شده من جزو آدم های جاهل نباشم.

اعتقاد به امامت شما، به من ارزش بخشیده است.

و دوست داشتن شما، من را به خدا نزدیک کرده است.

از شما ممنونم که راه بهشت را به من نشان دادید.

چقدر خوب است که من، شما را دارم.

پیوست‌ها (۹)

پیوست شماره (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

من تمیم بن قیس هستم. آیا مرا به یاد می آورید؟ وقتی یادم می آید که با چه وضعی به کلاس شما آمدم و چه جواب هایی به سؤالات معلم شما دادم، دوست دارم از فحالت آب شوم. اما اگر الان دوباره به کلاس شما بیایم، با دیدن من تعجب خواهید کرد. چون من عوض شده ام. خدا به ما لطف کرد و برای هدایت ما، پیامبری فرستاد به نام محمد ﷺ. او ما را از بت پرستی نجات داد و با فدای بزرگ و دین اسلام آشنا کرد. همه می توانستند با پیروی از او از جهل و گمراهی نجات پیدا کنند اما متأسفانه عده ی کمی از پیامبر خدا ﷺ اطاعت کردند و به او ایمان آوردند که شکر خدا من هم جزو این دسته هستم. پیامبر مهربان و عزیز ما بعد از ۲۳ سال زحمت از میان ما رفت و این برای ما بسیار سفت است؛ اما برای خودش جانشینی تعیین کرد تا بعد از او دوباره گمراه نشویم. نام جانشین پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام می باشد که امام اول است و من افتخار می کنم که پیرو او هستم.

مدّتی بود که فکر می‌کردم چگونه مرف‌های بی‌ربط آن روزه را در کلاس جبران کنم. تصمیم گرفتم یکی از سفنان بسیار مهم پیامبر خدا ﷺ را به شما هدیه بدهم که می‌دانم خیلی به دردتان می‌خورد. پیامبر ﷺ به ما فرمودند: هرکس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

امام زمان من، امیرالمؤمنین علی است. من ایشان را می‌شناسم و به امامتشان اعتقاد دارم. خیلی‌ها در اطراف من هستند که با وجود شنیدن این سخن پیامبر ﷺ، امامت امیرالمؤمنین علی را نپذیرفتند. بیچاره‌ها اگر با این وضع بمیرند، مثل کسانی هستند که در زمان جاهلیت زندگی می‌کردند! مالا من نگران شما هستم؛ نکند امام زمان خود را نشناسید! راستی امام زمان شما کیست؟... امیدوارم او را خوب بشناسید، دوستش داشته باشید و از او اطاعت کنید. خودتان می‌دانید که این تنها راه نجات از جاهلیت است. امیدوارم شما را دوباره ببینم؛ آن هم در بهشت.

فداهافظ

(۱۰) نظرات کارشناسی مربی

مربی محترم، به منظور ارتقای کیفیت طرح درس‌ها و بهره‌مندی از نظرات کارشناسی جنابعالی خواهشمندیم با پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر ما را یاری فرمایید.

۱. این طرح درس را در چند جلسه اجرا کردید؟

۲. آیا برای اجرای این طرح درس، به پیش‌نیازی هم احتیاج پیدا کردید؟

۳. اهداف این طرح درس در کلاس شما تا چه حد محقق شده است؟

۴. آیا قسمتی از طرح درس بوده که به نظر شما سنگین‌تر از سطح درک دانش‌آموزان بوده و نیاز به توضیح بیشتر داشته باشد؟

۵. جای چه مطالبی را در این طرح درس خالی دیدید؟

۶. چگونه میزان یادگیری دانش‌آموزان خود را مورد ارزیابی قرار دادید؟

۷. آیا برای این درس کاربرگه جداگانه‌ای هم طراحی کردید؟ در صورت مثبت بودن پاسخ لطفاً نمونه آن را ضمیمه پرسشنامه کنید.

۸. آیا قسمت منابع و دانش‌افزایی مربی در این طرح درس، اطلاعات مورد نیاز شما را تأمین کرد؟ چه کمبودهایی داشت؟

۹. چه نکات دیگری به منظور بهبود کیفیت این طرح درس به نظر شما می‌رسد؟

یادداشت

